

تعامل فرهنگها و هویت اجتماعی

مهرداد نورایی



مقدمه: محیط اجتماعی و نحوه زیست معمول در آن، در آغاز زندگی، الگوی ذهنی هر فرد را می‌سازد و ساختمان ذهنی جامعه تا مدتها در حکم کالبدی جانثار، در نظر او ثابت و پابرجا باقی می‌ماند. فرد، در قالب اجتماعی خود، از طریق خانواده و سپس تحت تاثیر کل جامعه، با شرایط مادی و معنوی خود آشنا می‌شود. با درونی ساختن ارزشها، به‌طور معمول، مسیر سرنوشت جمعی را دنبال می‌کند.

تاثیرات ذهنی و رفتاری و هر آنچه حاصل پذیرش ارزشها و هنجارهای اجتماعی است، افراد جامعه را در قبال تغییرات و سیر تحولی جامعه، در شرایط کم و بیش مشابهی قرار می‌دهد. حاصل فرایند پویایی فرهنگی و سیر تحولی آن، تغییر پیوسته ذهنیت اجتماعی است که طی آن ارزشهای فرهنگی، بی‌آنکه از بین روند، به صورت لایه‌های تفکیک‌پذیر، در پی یکدیگر قرار می‌گیرند. این ارزشها در بعضی شرایط احیا شده و رفتار اجتماعی را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

اثرگذاری فرهنگها

تحول جامعه، بر حسب ماهیت «درون‌زا» و «برون‌زای» تغییرات، فرایند متفاوتی را به دنبال دارد. به‌طور معمول جریان تغییرات ناشی از عوامل درونی یا تضاد ارزشی و تزلزل ساختاری همراه نیست. حال آنکه تغییرات متأثر از عوامل بیرونی، دست‌کم بخشی از جامعه را دچار تلاطم می‌سازد. افرادی که زمینه پذیرش تغییرات «برون‌زا» را ندارند یا تاکید هر چه بیشتر بر ارزشهای اصیل جامعه، واکنش نشان می‌دهند و سعی می‌کنند با اشاعه ارزشهای جدید مقابله کنند.

این نوع مقاومت الزاماً به معنی توفیق در خنثی ساختن تاثیر تغییرات براساس الگوی بیگانه نیست و در درازمدت یا حتی کوتاه‌مدت احتمال راهیابی ذهنیتی جدید در جامعه وجود دارد. جا دارد به عنوان نمونه‌ای شاخص از تغییرات «برون‌زا»، به مدرنیزاسیون جوامع سنتی اشاره شود. چمنید بهنام، جامعه‌شناس، با قائل شدن دو معنای متفاوت برای مدرنیزاسیون، در تعریف آن می‌گوید: «در معنای اول، مجموع رویدادهای سیاسی و اجتماعی و علمی و فنی است که در غرب

پدیدار شده و اسباب پیشرفت صنعتی و قدرت سیاسی غرب را فراهم آورده است. در معنای دوم مدرنیزاسیون به معنای فرایند انتقال مدرنیته غربی است به سرزمینهای غیرغربی». او می‌افزاید: «مدرنیزاسیون در معنای اول امری «درون‌زا» است و هم‌زمان با مدرنیته انجام می‌گیرد، و در معنای دوم امری است «وارداتی». در غرب، مدرنیزاسیون و مدرنیته همگام پیش رفته‌اند و لذا افکار فلسفی و جامعه‌شناختی و سیاسی کم و بیش با انقلابهای سیاسی و علمی و فنی هم‌زمان بوده‌اند» (بهنام، ۱۳: ۱۲۸۲).

در نیم قرن اخیر، اعمال سیاست در جامعه ایرانی، که طبعاً اشاعه فرهنگ غربی را به همراه داشته، با واکنشهایی از سوی توده‌های مردمی روبه‌رو بوده است. این واکنشها در عادیترین رفتار اجتماعی به چشم می‌خورد.

با آغاز تغییراتی از این نوع و پیچیده‌تر شدن روابط اجتماعی، گروههای کوچک انسانی، هر چه بیشتر به آداب و آیین رفتاری فرهنگ خود تاکید کردند و از این طریق موجبات تحکیم هر چه بیشتر همبستگی درون‌گروهی را فراهم آوردند. تحکیم ارتباطات به این ترتیب و فاصله گرفتن از تغییرات پیچیده اجتماعی، با رجعت به ریشه‌های فرهنگی، موجب احیای اعتبار ارزشهای پیشین شد. ولی این بازگشت و تاکید بر فرهنگ سنتی، به معنی بازگشت تمام و کمال شرایط پیشین نیست و همواره تحت تاثیر ارزشهای برگرفته از فرهنگ وارداتی، در بعضی زمینه‌های زندگی، تحولی بازگشت‌ناپذیر به وجود می‌آورد.

از دیدگاه جلال ستاری، محقق در علوم انسانی، «هر تغییر فرهنگی، یا مستلزم تغییر ارزشهاست و یا با آن ملازمه دارد و یا در پی تغییر نظام ارزشی می‌آید، یعنی ارزشها بیشتر تغییر کرده‌اند و یا هم‌زمان تغییر می‌کنند و یا متعاقباً تغییر خواهند کرد (ستاری، ۱۳۷۰: ۱۱۲).

جامعه‌شناسی به نام هالباوش (Halbwachs) نیز در این خصوص چنین اظهار می‌دارد: «هر گاه زندگی سنتی گروهی انسانی با ظهور عصر جدیدی روبه‌رو شود، به تدریج توجه افراد از آنچه بوده است و آنچه که دیگر نیست، منحرف می‌شود. در این شرایط، دوران گذشته یا به عبارت دیگر، زمان قدیمی می‌تواند در کنار زمان جدید یا در خود آن به حیاتش ادامه دهد. البته این ادامه حیات برای کسانی مطرح می‌شود که تغییرات اجتماعی را کمتر لمس کرده باشند. رفتار این افراد به گونه‌ای است که آنان را از جذب شدن در تشکیلات گروهی جدید باز می‌دارد، زیرا اعتقاد دارند جامعه در اثر تغییرات، از جوهر وجودیش فاصله گرفته است» (هالباوش، ۱۹۸۳: ۱۲۱).

در بررسی واکنش بخشهای مختلف جامعه در قبال تغییرات و مقاومتی که منجر به احیای ارزشهای گذشته می‌شود، به نقش و عملکرد پدیده دین اشاره می‌شود که به واسطه جوهر فطری خود، ورای تسلط زمان قرار می‌گیرد. به‌ویژه در بخش سنتی جامعه مسلمان، مومنان پدیده دین را به چشم تجسمی از ابدیت می‌بینند و از این نقطه نظر، به زمان خطی و هدمند اعتنای چندانی ندارند. آن‌طور که از آداب و آیین رفتاری روزمره برمی‌آید، ارزشهای نشأت گرفته از پدیده دین، در قبال تغییرات اجتماعی، از توان پایداری بالایی برخوردارند و حتی غالباً با تغییرات پدید آمده سازگاری چندانی نشان نمی‌دهند (فرویند، ۱۹۷۲: ۲۵۷).

در عین حال نباید از نظر دور داشت که ارزشهای دینی در کنش متقابل با تغییرات، همواره به واسطه پویایی درونی، از قابلیت انطباق برخوردارند. این انعطاف‌پذیری به‌هیچ‌وجه به معنی عقب‌نشینی در برابر تغییرات نیست و مشاهده می‌شود در پاره‌ای موارد امکان دارد پدیده دین حتی بر دیگر پدیده‌های اجتماعی ناظر و تاثیرگذار شود.

فرهنگ پذیری

برنامه‌ریزان از طریق اشاعه الگویی واحد، سعی در تحکیم هر چه بیشتر ارزشهای مشترک جامعه دارند، تا با کاستن از تفاوتها و ناهمگونیهای فرهنگی، مولفه‌های هویت ملی را هر چه بیشتر تقویت و تحکیم بخشند.

به این ترتیب، اشاعه فرهنگ رسمی به اعمال سیاستی بستگی پیدا می‌کند که هدف آن تحقق بخشیدن به مشارکت همگانی در ارزشهای ملی است. ولی از آنجا که پذیرش این فرهنگ فراگیر،



برحسب آمادگی اقدار و مناطق متفاوت یکسان نیست، آگاهی ملی حاصل از اعمال آن نیز اعتباری نسبی دارد. در نظام قدیم ایجاد خانه‌های فرهنگی و تاسیس تشکیلاتی تحت عنوان سپاه دانش، نمونه اقداماتی بود که جهت تعمیم ارزشهای ملی صورت می‌گرفت. ولی از آنجا که محتوای آموزشی آن با تنوع قومی و طبعاً فرهنگی تطابق نداشت، توفیق چندانی حاصل نشد (همایون پور، ۱۳۵۶: ۱۹-۱۸).

درباره ماهیت و عملکرد تشکیلات فرهنگی، شومبار دو لو (Chombart De Lauwe)، جامعه‌شناس فرانسوی، می‌گوید: «در مرحله تاسیس تشکیلات فرهنگی، نحوه تنظیم و برنامه‌ریزی همواره از ارزشهای آن گروه اجتماعی متأثر است که سیاست فرهنگی را تعیین می‌کند» و می‌افزاید: «اقتاری چون کارگران، کشاورزان و کارمندان درباره فرهنگ و نیازهای خاص محدوده خود، نظرات روشن و مشخصی دارند و غالباً در رویارویی با فرهنگ رسمی، یا بی‌تفاوت می‌مانند و یا به سختی آن را می‌پذیرند» (شومبار دو لو، ۱۹۷۰: ۲۱۷).

حاصل سخن

در حالی که اجتماعی‌سازی فرد در حلقه محدود خانواده آغاز می‌شود، به دلیل جدایی‌ناپذیری این نهاد کوچک از کل جامعه پذیرش این واقعیت را ضروری می‌سازد که کوچکترین تغییر در شرایط زندگی اجتماعی، انعکاس وسیع بر نهاد خانواده دارد.

با گسترش شهرها و آغاز پدیده مهاجرت، موجبات تغییر ساختاری خانواده فراهم شد و بر خلاف محیط سنتی، که به واسطه نوع رابطه معمول در آن، تصویر مشخص و پایداری از شان و موقعیت افراد داشت، فرد مهاجر با ورود به شهرهای بزرگ، به محیطی ناهمگون و بی‌نام و نشان با گذاشت و از سیستم خانوادگی تباری فاصله گرفت و به این ترتیب روابط پیشین بی‌آنکه کاملاً از بین رود تا حدود قابل ملاحظه‌ای تضعیف شد.

با آغاز سیاست مدرن‌سازی جامعه در ایران، به رغم بروز پاره‌ای تغییرات در نهاد خانواده و تضعیف آن به عنوان واحد اجتماعی - اقتصادی، این نهاد اهمیت خود را به عنوان کانون اجتماعی‌سازی فرد همچنان حفظ نمود. از دیدگاه برنامه‌ریزان، وارد ساختن کشور به جامعه مدرن، ایجاد سیستم آموزشی متمرکزی را ایجاب می‌کرد، تا بتوان از طریق آن به تعمیم فرهنگ رسمی پرداخت. در نظر بود با اشاعه آموزشی همگانی، با محتوایی واحد، علاوه بر سواد آموزشی رفتار و اعتقادات خاصی در سراسر سرزمین ملی مورد پذیرش واقع شود.

با توجه به این واقعیت که محتوای آموزشی به صورت کالا نیست که بتوان از یک‌سو آن را تولید و از سوی دیگر مصرف کرد، می‌بایست نابرابری اقدار مختلف اجتماعی و همچنین تفاوت آمادگی مناطق مختلف را مد نظر قرار داد. در واقع، افراد برحسب محیط اجتماعی و زمینه یادگیری خود، تحت تاثیر ارزشهای فرهنگی رسمی قرار می‌گیرند و معمولاً به واسطه سهولت درک آن، بیشتر جنبه‌های مادی فرهنگ فراگیر لمس می‌شود و در مورد جنبه‌های ذهنی پذیرش تدریجی به چشم می‌خورد (دو کاستر، ۱۹۷۱: ۳۲).

ماخذ:

- بهنام (جمشید)، جهانگلو (رامین)، تملن و تجند، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۲

- ستاری (جلال)، زمینه فرهنگ مردم، نشر ویراستار، تهران ۱۳۷۰

- همایون پور، ۴۲ درس از تجربه مبارزه با بی‌سوادی در ایران، مراکز مطالعات علوم تربیاط و توسعه ایران، تهران ۱۳۵۶

- Chombart De Lauwe (Paul -Henry), Image de la culture, Paris, Editions Payot, ۱۹۷۰

- De Coster (Michel),

(Julien), Changement et religion, in Revue d'histoire et de philosophie religieuse, No 3, 1972, Paris - Freund

L'acculturation, in Revue Diogene, Paris, Editions Gallimard, Janvier- Mars, 1971

- Halbwachs (Maurice), La memoire collective, Editions P.U.F., Paris, 1968